

با سلام و درود

غزل شماره ۲۸۷۴ از دیوان شمس جناب مولانا. برگرفته از برنامه شماره ۹۷۰ گنج حضور.

سحری کرد ندایی عجب، آن رشکِ پری
که گریزید ز خود در چمنِ بیخبری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴
-رشک: حسد، غیرت، حمیت

در این کائنات سحر دیگری از این راه بی‌نهایت زندگی فرا رسیده، سپیده دیگری طلوع کرده است. یک اتفاق عجیبی افتاده، در اتاق خبر ذهن انسان راه گریزی رو به فضای بیخبری آفریدگاری باز شده است.

رو به دل کردم و گفتم که زهی مژده خوش
که دهد خاکِ دُرّم را صفتِ جانوری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴
-زهی: خوشا، چه خوش
-دُرّم: سیاه و تیره، اندوهناک

عجب مژده خوشی که این باشندگی کاهل و مجبور که اسیر در یک زندان اطلاعاتی پوسیده بود ویژگی زنده شدن به خلاقیت عدم را پیدا کرده.

همه ارواح مقدّس چو تو را منتظرند
تو چرا جان نشوی و سوی جانان نپری؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴

در این فضایی که ذهن از آن بیخبر است و در آنجا هیچ خبر ذهنی نیست باشندگانی لطیف و پاک که با چشم سر قابل مشاهده نیستند منتظر گریز آدم از ذهن به آنجا هستند.

در مقامی که چنان ماه تو را جلوه کند
کفر باشد که ازین سو و از آن سو نگری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴

آدم به مقامی نائل شده که عقل کل آفریننده کائنات میتواند از او بیان بشود. بنابراین بدیهی است که همیشه باید رو به فضایی کنیم که این قرص ماه کامل از آنجا طلوع می‌کند، در غیر این‌صورت نهایت ناسپاسی و خود را به ناآگاهی زدن است که با عینکهای کوچک جهت‌های فکری به زندگی نگاه کنیم.

گر تو چون پشه به هر باد پراکنده شوی
پس نشاید که تو خود را ز همایان شمری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴
-هما: پرنده‌ای افسانه‌ای، در قدیم می‌پنداشتند که سایه‌اش بر سر هرکسی افتد او را خوشبخت کند.

اگر تو با هر خبری که ذهن از رویدادها می‌دهد تکان می‌خوری و احوال و افکارت پریشان می‌شود و به سوهایی که ذهن نشان می‌دهد کشیده می‌شوی، پس نمی‌توانی خودت را جزء انسان‌هایی که به مقام آدمیت ترفیع یافته و برکات عشق و خلاقیت از او منتشر می‌شود به شمار بیاوری.

بمترسان دل خود را تو به تهدیدِ خسان

که نشاید که خسان را به یکی خس بخری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴

به اخبار تهدید کننده ذهنی ذره‌ای نباید ارزش قائل بشوی و با شنیدن آن‌ها نباید ترسی به دلت راه بدهی. این اخبار تهدید کننده فریب ذهن است، برای این‌که تو بترسی و به جهت‌های فکری روی بیاوری.

حیله می‌کرد دلم، تا ز غمش سر ببرد
گفتم ای ابله اگر سر ببری، سیر نبوی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴

تمام این خبرهای تهدید کننده و ترسناک، جادوگری ذهن همانیده است برای این‌که تو را از منظور گریز به فضای ماورای ذهنی منصرف کند و تو را محبوس در خودش نگه دارد. ولی مراقب باش که ابله نباشی و فوریت این منظور را از اولویت نیندازی که در این صورت از گرفتن برکات خرد کل بی‌بهره مانده و بتبع آن سرت هم را از دست می‌دهی، یعنی روی خوشبختی را دیگر نخواهی دید.

شمس تبریز، خیالت سوی من کژ نگریست
رفتم از دست و بگفتم که چه شیرین‌نظری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۴

ای آفتاب خرد کلی تو عزم مرا در تمام جهت‌های ذهنی شکستی تا من رو به بی‌سوئی برگردانم و پرتوافشانی تو در فضای گشوده را ببینم. دیگر نباید معطل کنم بایستی شاکر عنایتی باشم که تو با بی‌مرازی‌ها به من می‌کنی فرصت را غنیمت شمردی و خودم را از چنگ خبرها و شرطی شدگی‌های ذهنی خلاصی بدهم و به دید شیرین تو زنده بشوم و پا در چمن بی‌خبری بگذارم، انشاءالله.

با سپاس
الناز از آلمان